

تأثیر ولایت عهدی امام رضا (ع) بر قیام های علویان



امام رضا (ع) و مأمون، در سال 198 قمری، بیعت عمومی کردند و مأمون مرو را مرکز خلافت خویش قرار داد، در حالی که مقر خلفای پیش از او بغداد بود. مأمون به سبب کارهای فراوان ماه های نخستین خلافتش، در ابتدا با امام رضا(ع) کاری نداشت و آن حضرت نیز در مدینه به فعالیت های فرهنگی، علمی و رهبری شیعیان اشتغال داشتند، اما طولی نکشید که از وجود امام (ع) در مدینه احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را به مرکز خلافت احضار نماید.

امام رضا (ع) و مأمون، در سال 198 قمری، بیعت عمومی کردند و مأمون مرو را مرکز خلافت خویش قرار داد، در حالی که مقر خلفای پیش از او بغداد بود. مأمون به سبب کارهای فراوان ماه های نخستین خلافتش، در ابتدا با امام رضا(ع) کاری نداشت و آن حضرت نیز در مدینه به فعالیت های فرهنگی، علمی و رهبری شیعیان اشتغال داشتند، اما طولی نکشید که از وجود امام (ع) در مدینه احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را به مرکز خلافت احضار نماید.

مأمون در سال 200 قمری، رجاء بن ضحاک و یاسر خادم را نزد علی بن موسی(ع) فرستاد تا ایشان را بیاورند. همان سال دستور داد تا فرزندان عباس را از زن و مرد و کوچک و بزرگ شمار کنند که تعداد آنها 33 هزار نفر بود.

وقتی علی بن موسی پیش مأمون رسید، مأمون خواص یاران خود را فراهم آورد و گفت: «در فرزندان عباس و فرزندان علی(ع) نگریم و هیچ کس را از علی بن موسی الرضا برای خلافت شایسته تر ندیدم». سپس به عنوان ولایت عهد با او بیعت کرد و نام مبارک آن حضرت را به دینار و درهم سکه زدند و دختر خودش ام حبیبه را به تزویج آن حضرت درآورد و دختر دیگرش ام الفضل را به امام جواد(ع) به زنی داد.

بیعت با علی بن موسی(ع)، در ماه رمضان سال 201 قمری رسماً انجام گرفت. حوادث سیاسی مربوط به امام، بیشتر در دورانی رخ داده که ولایت عهدی تزلزل موقعیت سیاسی مأمون و قیام های علویان در سرزمین های اسلامی، او را بر آن داشت تا به سیاست پیشین عباسیان که با شعارهایی به نفع علویان، حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشد.

از این رو، با احضار و وارد ساختن امام رضا(ع) در دستگاه خلافت، در صدد خاموش کردن قیام ها برآمد. مأمون تا سال 201 قمری، تمام سرزمین های اسلامی را زیر سلطه خود درآورد. برای مأمون آسان نبود که از خانواده و فرزندان پدرش و یا دیگران، هر کس را بخواهد به این مقام برگزیند، بلکه ناگزیر بود هر گامی که در این راه بر می دارد، جنبه های گوناگون آن را محاسبه کند و تجربه های گذشته را با آن چه در آینده پیش بینی می شود، بسنجد. علاوه بر این، برای وی مشکل بود که خلافت را از خاندان بنی عباس بیرون برد و آن را به علویان یا دیگران بدهد. علل و اسبابی که مأمون را وادار کرد تا ولایت-عهدی را بر امام رضا(ع) تحمیل کند، خواهد آمد. اما بی گمان مأمون با انتخاب امام رضا(ع) برای این مقام، هوش فراوانی از خود نشان داده است؛ زیرا این کار، گروه زیادی را که هسته اصلی مخالفت با حکومت بودند، به اطاعت و فرمان خود درآورد. با این که مأمون در خانه هارون الرشید تربیت شده بود و هارون از مخالفان سرسخت اهل بیت و تشیع بود، از ابتدای امر، سعی کرد تا با علویان از در آشتی درآید و مأمون از اظهار محبت به اهل بیت(ع) خودداری نمی کرد و می گفت: «من همیشه اهل بیت(ع) را دوست می داشتم؛ اما برای نزدیکی به پدرم هارون، به آنان اظهار دشمنی می کردم.

بی تردید باید ولایت عهدی امام رضا(ع) را مهم ترین موضوع دوران زندگی آن حضرت به شمار آورد. مأمون به انگیزه هایی که برای تاریخ نگاران کاملاً آشکار نیست، امام رضا(ع) را از مدینه به خراسان احضار کرد و در ابتدا خلافت را به وی پیشنهاد نمود. فضل بن سهل که مظهر آرمان های ایرانی بود، به شدت در پشت او ایستاد تا این که پیروزی را برای او ضمانت کرد. مأمون هم چاره نمی دید جز ارضای احساسات ایرانی که از خاندان حضرت علی(ع) حمایت می نمودند و با آنان هم دردی می کردند. به همین سبب، با خداوند متعال پیمان بست که اگر بر برادرش پیروز شود، خلافت را به یکی از برترین افراد خاندان علی(ع) بسپارد. سرانجام پیروزی وی به این انجامید که به وعده خویش وفا کند، لذا امام رضا (ع) را بر اساس پیشنهاد فضل بن سهل، جانشین و ولی عهد خود انتخاب کرد.

نکته مهم که باید به آن توجه داشت و آن را بررسی کرد،

مسأله اطلاع رسانی امام رضا (ع) به مسلمانان است. آن حضرت با امکاناتی که در اختیار داشتند، باید به شیعیان و مسلمانان اطلاع می دادند که این پذیرش اجباری است و به معنای به رسمیت شناختن حکومت مأمون و مشروعیت داشتن آن نیست. روش های آن حضرت برای آشکار کردن ولایت عهدی اجباری عبارتند از:

1. مقاومت در رفتن: وقتی مأمون تصمیم گرفت که آن امام را به عنوان ولی عهد خود نصب کند، ابتدا به آن حضرت نامه نوشت و از ایشان خواست که خود به مرو بیایند، ولی آن حضرت قبول نکردند مأمون هم چنان اصرار می کرد و از ایشان می خواست که به خراسان بیایند، به گونه ای که امام رضا(ع) یقین کردند که مأمون دست-بردار نیست. آن حضرت در آمدن به خراسان مقاومت می کردند مأمون لشکری را به سرپرستی رجاء بن ابی-ضحاک و یاسر خادم خویش، به مدینه فرستاد تا امام را به زور به خراسان بیاورند.

2. کیفیت خداحافظی با پیامبر(ص): محول بجستانی می گوید:

هنگامی که پیک بردن امام رضا (ع) از خراسان به مدینه آمد، من در مدینه بودم. آن حضرت برای وداع با رسول خدا(ص) وارد

مسجد شد و چندین بار با آن حضرت وداع کرد؛ هر بار که وداع می کرد، عقب می رفت و دوباره نزد قبر رسول خدا(ص) می آمد و با صدای بلند گریه و زاری می کرد. جلو رفتم و سلام کردم. پس از جواب سلام، به آن حضرت تبریک گفتم. حضرت فرمود: «مرا به حال خود واگذار! من از کنار جدم می روم و در غربت می میرم و در کنار هارون دفن می شوم».

3. کیفیت خروج از منزل: حسن بن علی وشا می گوید:

امام به من فرمود: وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون بیاورند، تمام خانواده جمع شدند و به آنان دستور دادم برایم گریه کنند و... به آنان گفتم: اما من هرگز به سوی خانواده ام بر نمی گردم».

4. مقاومت در پذیرش پیشنهاد ولایت عهدی: چون حضرت رضا(ع) به مرو رسید، مأمون پذیرش خلافت را به او پیشنهاد کرد و آن حضرت نپذیرفت. در این زمینه مذاکرات زیادی انجام شد و حدود دو ماه این وضع گذشت، ولی امام رضا(ع) حاضر به پذیرش نبودند. این مسأله نشان می دهد که آن حضرت از روی اجبار و اکراه، به دعوت مأمون پاسخ مثبت داده اند.

در طول این دو ماه هر روز امام رضا(ع) در بین مردم محبوبیت بیشتری می یافت و خطری که از ناحیه آن امام حکومت مأمون را تهدید می کرد، روز به روز شدیدتر می شد. اوضاع به گونه ای پیش می رفت که مأمون در یک مذاکره علنی امام را تهدید کرد که «اگر ولایت عهدی را نپذیری، تو را خواهم کشت.» مذاکرات بین امام و مأمون در مورد خلافت و ولایت عهدی این گونه مطرح شده که مأمون عرض کرد: «من تو را به علم و دانش، برتری، زهد، تقوا، و عبادت می شناسم و تو را شایسته تر به خلافت از خودم می دانم.»

امام فرمود: «به عبادت برای خدا افتخار می کنم و بی اعتنایی به دنیا، امیدوارم از شر دنیا رهایی یابم...» مأمون گفت: «تصمیم گرفته ام خود را از خلافت کنار بکشم و تو را به عنوان خلیفه معرفی کنم.» امام فرمود: «اگر خلافت از آن توست و خداوند برای تو قرار داده است، جایز نیست لباسی را که خداوند بر تو پوشانده، درآوری و به تن دیگری بپوشانی و اگر خلافت از آن تو نیست، جایز نیست برای من قرار دهی.»

مأمون گفت: «چاره ای جز پذیرفتن این امر نیست.» امام فرمود: «هرگز با اختیار این کار را نمی پذیرم.» خلیفه گفت: «اگر خلافت را نمی پذیری، پس ولایت عهدی بعد از مرا قبول کن.» امام فرمود: «پدرانم از پیامبراکرم(ص) نقل کرده اند که من قبل از تو وفات خواهم کرد، در حالی که مظلومانه با سم کشته خواهم شد...» مأمون گفت: «تا من زنده ام چه کسی می تواند چنین آسیبی به شما برساند؟» امام فرمود: «اگر بخواهم می توانم بگویم چه کسی مرا می کشد.» مأمون گفت: «این بهانه ای است تا خود را از مسأله دور سازی و پیشنهاد مرا نپذیری تا مردم بگویند تو انسان زاهدی هستی.» امام فرمود: «انگیزه ات از این کار این است که مردم بگویند علی بن موسی(ع) به دنیا بی اعتنا نبوده بلکه دنیا به دستش نرسیده است. مگر نمی بینی که چگونه ولایت هدی را پذیرفته تا به خلافت برسد.» مأمون گفت: «به خدا سوگند یا ولایت عهدی را می پذیری و یا ناگزیر خواهم شد که تو را به پذیرش آن مجبور کنم.»

علت خودداری امام از پذیرش ولایت عهدی

انگیزه امتناع آن حضرت، این بوده است که امام به خوبی می دانستند که مأمون می خواهد ایشان را از سویی وسیله معامله میان خود و عباسیان، و از سوی دیگر میان خود و علویان، و از جهتی میان خود و مردم خراسان و دیگران قرار دهد. به گفته تاریخ نگاران؛ مأمون گفت: «من بر آن شده ام که خلافت را به شما واگذار کنم.» چون آن حضرت نپذیرفت و فرمود: «مرا از این کار معاف بدار، من نیرو و توان آن را ندارم؛» بعد ولایت عهدی ایشان را مطرح نمود که آن حضرت با آن هم مخالفت کرد. اما چون با تهدید مأمون روبه رو شدند ناچار با قرار دادن شرط هایی آن را پذیرفتند او امام را تهدید نمود و گفت: «همواره برخلاف میل من پیش می آیی و خود را از قدرت من در امان می بینی؛ به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولایت عهدی خودداری کنی، تو را به زور به این کار وادار می کنم و چنان چه باز هم تمکین نکردی، تو را به قتل می رسانم!»

امام به ناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و فرمود: «من به این شرط ولایت عهدی تو را می پذیرم که هرگز در امور ملک و مملکت، مصدر امری نباشم و در هیچ یک از امور دستگاه خلافت، هم چون عزل و نصب حکام و قضا و فتوا، دخالتی نداشته باشم».

هنگامی که بنی هاشم به مأمون اعتراض کردند که چرا ولایت را به امام رضا(ع) واگذار کرده است، مأمون در پاسخ، از اهداف نهایی خود در این کار پرده برداشت و گفت:

و اما درباره بیعت من با علی بن موسی، با توجه به شایستگی و استحقاق او برای این امر و این که خود من او را برگزیده ام، جز این نمی خواسته ام که با ادامه دوستی و محبت میان ما و آنان، از شما حمایت و از ریختن خون هایتان جلوگیری کنم و این راهی است که در اکرام خاندان علی(ع) و دل سوزی و مواسات می سپرم و این جبرانی است اندک بر آن همه مصائبی که به آنها رسیده است و... .

بلاخره امام پیشنهاد ولایت عهدی را پذیرفتند، اما در برابر رژیم، موضع منفی شگفت انگیزی اختیار فرمودند؛ زیرا پذیرش خود را به این مشروط کردند که هیچ گونه مسئولیتی اعم از خصوصی و عمومی که مربوط به دستگاه حاکمه است، متوجه ایشان نباشد و مأمون نیز این شرط را با ناراحتی پذیرفت، اما در برخی اوقات، در صدد برمی آمد که آن حضرت را در حل و فصل امور دولت دخالت دهد، ولی امام از دخالت خودداری، و مأمون را به لزوم وفای به شرط یادآوری می فرمودند؛ شرط امام این بود که «کسی را به کاری نگمارم و از کاری برکنار نکنم و رسمی را از میان نبرم؛ سنتی را دگرگون نکنم و از دخالت در امور حکومت برکنار، و تنها مورد مشورت باشم» و مأمون آنها را پذیرفت.

چرا آن حضرت در رفع مشکلات دولت، با مأمون هم کاری نفرمود؟ خود نظریه امام(ع) درباره حکومت و مشروعیت آن تحت رهبری مأمون، با الهام از فضل بن سهل و دیگر سران و فرماندهان باید بررسی شود. بدیهی است نظر امام درباره حکومت نمی تواند مثبت باشد و به اعتقاد آن حضرت، حکومت تا تحت رهبری کامل ایشان قرار نگیرد، مشروع نیست؛ زیرا ایشان امام و پیشوای برحق مردم بودند. که به موجب اخباری که از امامان معصوم(ع) یکی پس از دیگری رسیده، صاحب شریعت و مقام رسالت(ص)، به امامت ایشان تصریح کرده بودند. چون ولایت عهدی از طرف مأمون تحمیل شده بود، لذا آن حضرت موضع خود را در قبال حکومت هرگز تغییر ندادند و مشارکتی در حکومت نداشتند. و همان انگیزه ای که جدش علی(ع) را وادار به دخالت در شورا کرد، امام رضا(ع) را نیز به پذیرش ولایت عهدی مأمون ناگزیر ساخت.

اهداف مأمون

اصرار مأمون بر ولایت عهدی امام رضا (ع) تأمین هدف هایی بود که از قرائن و گواهی منابع تاریخی می توان شناسایی کرد. مورخ گران قدر علامه جعفر مرتضی در کتاب پر ارزش الحیات السیاسیه للامام الرضا این مسأله را به طور فراگیر توضیح داده که با رعایت اختصار به اساسی ترین نکات اشاره می شود:

هدف اول، وفای به عهد: عده ای بر این عقیده اند که مأمون با خدای خودش عهد کرده بود که هرگاه در مقابل برادرش امین به پیروزی رسد، خلافت را به برترین یادگار ابوطالب بسپارد که در آن زمان امام رضا(ع)، دانایتر از همه آنها بود.

هدف دوم، احساس ایمنی از خطر شخصیت امام رضا (ع): شخصیت امام در شرق و غرب و شهرها و نزد خاص و عام، ممکن بود خطرساز باشد و به اعتراف مأمون، آن حضرت از همه محبوب تر بودند. در صورت ولی عهدی، ایشان دیگر نمی توانستند مردم را به شورش و یا حرکت دیگری بر ضد حکومت، دعوت کنند.

هدف سوم، کنترل دقیق امام: این کنترل از نزدیک، هم از داخل و هم از خارج بر ایشان اعمال گردد تا آن که کم راه برای نابود ساختن ایشان به شیوه های مخصوص هموار شود.

هدف چهارم: مأمون می خواست امام چنان به او نزدیک شود که به راحتی بتواند ایشان را از زندگی اجتماعی محروم ساخته، مردم را از او دور کند تا آنان تحت تأثیر نیروی شخصیتی امام، علم، حکمت و درایتش قرار نگیرند. از این مهم تر، مأمون می خواست امام را از علویان و دوستانش جدا سازد تا با قطع رابطه شان با ایشان، به پراکندگی افتند و دیگر نتوانند دستورهای امام را دریافت نمایند.

هدف پنجم: نظام حکومتی در آن زمان، به شخصیتی نیاز داشت که عموم مردم را با خشنودی به سوی خود جلب کند، بنابراین حکومت در آن زمان به دانش مندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت. این را خود مأمون نیز اعتراف کرد. بنابراین، حکومت به وی بیش از هر شخصیت دیگری احساس نیاز می کرد.

هدف ششم: اوضاع آن زمان که آشوب و شورش ها از هر سو مردم را فرا گرفته بود، ایجاب می کرد که ذهن آنان را به طرقی از حقیقت آن چه در متن جامعه می گذشت، منصرف گردند. تا بدین وسیله و با توجه به روی-دادهای مهم، مشکلات ملت و حکومت کمتر احساس شود.

هدف هفتم: برای مأمون طبیعی بود که مدعی شود - چنان که در سند ولایت عهدی مدعی شده- که هدف از تمام کارها و اقداماتش، چیزی غیر از خیر امت و مصالح مسلمانان نبوده است. حتی در کشتن برادرش نمی-خواسته فقط به ریاست و حکومت دست یابد، بلکه هدفش تأمین مصالح عمومی مسلمانان نیز بوده است. دلیل بر این ادعا آن است که چون خیر ملت را در جدا ساختن خلافت از عباسیان و تسلیم آن به بزرگ ترین دشمن این خاندان یافت، هرگز درنگ نکرد و به گفته خویش، با طیب خاطر، این عمل را انجام داد. بدین وسیله مأمون کفاره گناه زشت خود را پرداخت که قتل برادر وی بود و بر عباسیان هم بسیار گران تمام شد. مأمون به ایرانیان و علویان ثابت کرد که به شخصی که محبوب ترین انسان ها نزد ایشان است، مهر می ورزد و این که در نزد او فرقی میان عرب و عجم یا عباسی و غیرعباسی وجود ندارد و فقط به مصالح امت می اندیشد.

هدف هشتم: مأمون می خواست با انتخاب امام رضا(ع) به ولی عهدی، شعله شورش های پی در پی علویان را که تمام ایالات و شهرها را فرا گرفته بود، فرونشاند و به راستی همین گونه هم شد؛ چون پس از ایام بیعت، تقریباً دیگر قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمن بن احمد در یمن، و انگیزه آن، ظلم والیان آن منطقه بود که به مجرد دادن قول رسیدگی خواسته هایش، او نیز بر سر جای خود نشست.

هدف نهم: ترساندن عباسیان بغداد بود که او را نپذیرفته و ابراهیم بن شکله را به خلافت برگزیده بودند. او با این کار، آنان را به پذیرش خلافت خود وادار کرد.

خلاصه خطری که مأمون گرفتار آن بود و حکومت او را تهدید می کرد، علویان بودند که بعد از قرن تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دودستگی در خلافت، هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار، علم مخالفت با مأمون را برافراشته و براندازی حکومت را آرزو داشتند؛ به علاوه، آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمانان به سوی خود و کسب حمایت آنها، موفق گردیده بودند. دلیل آشکار بر این مدعا این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان شورش می کردند، انبوه مردم از هر طبقه دعوت آنان را اجابت می نمودند و به یاری آنها برمی خاستند. این به علت ستم های ناروا و انواع شکنجه های دردناکی بود که مردم به ویژه علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. جریان مطرح نمودن ولایت عهدی، از مهم ترین نقشه های مأمون بود که از این ترتیب می خواست از مشکلات رهایی یابد.

نفوذ قدرت معنوی امام رضا(ع) در بین مردم، به قدری زیاد بود که مأمون می دانست با ورود آن حضرت به این جریان ها، کنترل اوضاع به کلی از اختیار او خارج خواهد شد. برای درک نفوذ معنوی امام رضا (ع) به کلام آن حضرت توجه شود: روزی مأمون با امام رضا(ع) به گونه ای سخن گفت که گویا منصب ولی عهدی که او به امام داده بر شخصیت امام افزوده است؛ امام رضا(ع) در پاسخ مأمون فرمود:

لقد كنت بالمدينة اتردد في طرقها على دأبتي وان اهلها و غيرهم يستلوني الحواج فاقضيها لهم

من در مدینه بر مرکب سوار می شدم و در کوچه های آن به آزادی رفت و آمد می کردم. مردم مدینه و غیرمدینه، خواسته هایشان را مطرح می کردند و من آنها را برآورده می کردم. تأثیر این رفتار به گونه ای بود که آنها آن قدر به من نزدیک می شدند گویا عموهایم هستند و نامه ایم در شهرها کارگشا بود.

البته مأمون هنگامی مسأله ولایت عهدی را مطرح نمود که مطمئن بود خلافت در خانواده اش باقی خواهد ماند. در واقع بسیار بعید بود که مأمون پس از زحمات بسیار در سرکوب برادرش، به ناگاه در صدد باشد که خلافت را به آل علی بسپارد. از سوی دیگر، امام از لحاظ سنی بیست سال بزرگ تر از مأمون بود. بنابراین، باز هم بعید به نظر می رسید که ولی عهد به مقام خلافت رسد.

به هر حال، پس از اصرار فراوان مأمون، امام ولی عهدی را که دومین مقام سیاسی بود، پذیرفتند تا موضع علویان از درون زندان ها و شهادت گاه ها به دستگاه خلافت منتقل شود. پذیرش این امر، از چند جهت باید بررسی گردد:

1. از نظر زهد امام و بی اعتنایی ایشان به دنیا و شئون آن. از این نظر، امام از قبول آن خودداری می نمودند و حتی از سفر به خراسان نیز ناخشنود بودند؛ به طوری که مأموران دستگاه مأمون، امام را به اصرار و اجبار به پذیرفتن اصل این سفر وادار کردند.
2. از نظر زمینه های حیلۀ گرانه سیاسی و این که مأمون از این پیشنهاد، غرض پاک و سالمی نداشت و این که برای عملی شدن این امر تا «خلیفه المسلمین» شدن امام، موانع زیادی وجود داشت و به اصطلاح تا به عینیت رسیدن آن راه درازی بود که امام نیز بر این امر به علم امامت و درک و اشراف بر جریان های سیاسی کشور آگاه بودند.
3. از نظر موضع اجتماعی شیعه و علویان در آن روز که پذیرفتن این امر با شرایطی که امام تعیین نموده بودند، مصلحت سیاسی و اجتماعی شیعه را تأمین می کرد. بزرگانی مانند سیدمرتضی و شیخ توسی، نزدیک شدن و قبول ولایت عهدی را همانند ورود امام علی(ع) به شورای خلیفه دوم به منظور احقاق حق ارزیابی نموده اند .

نظر بزرگان عباسی درباره ولایت عهدی

عباسیان درباره ولایت عهدی امام رضا(ع) دو دسته بودند:

الف) موافقان ولایت عهدی

به طور کلی، از عباسیانی که نظر موافق درباره ولایت عهدی داشتند، یکی خود مأمون بود که برای تثبیت حکومت خودش نقشه کشید و اهداف بزرگی از طرح ولایت عهدی برای او تأمین شد و استفاده زیادی برد. لذا کسانی که هم راه او بودند، همه را برای بیعت ولایت عهدی امام رضا(ع) دعوت کرد. حال، با اجبار بیعت شد و یا از ترس مأمون یا خودشان مایل بودند، بحث مفصلی است که فرصت دیگری می طلبد.

پسر مأمون اولین نفری بود که به امر مأمون، با آن حضرت بیعت کرد. مأمون گفت:

من با خدا عهد کرده بودم، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب واگذار نمایم و چون در بین مسلمانان، کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری مسلمانان را به علی بن موسی(ع) واگذار کنم.

به گفته شیخ مفید، در مجمع بزرگ و باشکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان برجسته حکومتی شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام رضا(ع) را ولی عهد پس از مأمون معرفی کرد. سپس مأمون و فرزندش عباس، ضمن اقرار به ولایت عهدی امام با ایشان بیعت کردند . پس مهم ترین افراد موافق با ولایت عهدی امام، خود خلیفه، فرزند او عباس افرادی مانند فضل بن سهل بودند. حسن برادر فضل، او را از خشم عباسیان به سبب انتقال خلافت به علویان بیم داد و نصیحت کرد که از این رأی چشم ببوشد. ولی فضل طرح مأمون را تحسین کرد و او را به اجرای آن ترغیب نمود. بعضی تاریخ نگاران نوشته اند که بیعت با علی بن موسی(ع) به ولایت عهدی، در ماه رمضان سال 201 قمری رسماً انجام گرفت و سرداران، قاضیان و بزرگان قوم در آن جشن حضور یافتند.

قبل از کشته شدن امین، بنی عباس به عنوان حامیان و هواداران و سهم بران حکومت، به دو دسته تقسیم شده بودند:

اکثریت گرد امین آمده و گروه اندکی هوادار مأمون بودند و با از میان رفتن امین، در حقیقت نیمی از قوای بنی عباس که هوادار امین بودند، خود را شکست خورده حساب می کردند؛ از طرفی مأمون را به خلافت قبول نداشتند و به طور طبیعی مأمون خود را رویا روی آنان می دید. بنابراین، مأمون با هم راه نداشتن بنی عباس، نمی توانست با عترت پیامبر درگیر شود؛ زیرا در این صورت برای او دو جبهه باز می شد و به یک گردابی می افتاد که بیرون آمدن از آن برایش خیلی سخت بود. لذا باید راهی که به نفع او باشد انتخاب می کرد و آن ولایت عهدی امام رضا(ع) بود. واگذاری حکومت به خاندان پیامبر(ص) و یا ولایت عهدی علی بن موسی برای علویان و عباسیان، بی سابقه و شگفت آور بود.

برای مثال وقتی حمیدبن مهران و برخی عباسیان مأمون را بازخواست کردند که «چرا دست به این کار زدی؟» مأمون پاسخ داد: این مرد از دیدگاه ما پنهان بود. او مردم را به سوی خود می خواند. از این رو، خواستیم ولی عهد ما بشود تا هرچه مردم را به خویشن جلب کند، همه به نفع ما تمام بشود...

آن گاه حمید درخواست کرد که مأمون، اجازه مباحثه با امام را بدهد تا بدین وسیله شخصیت و مقامش در نظر مردم پایین آید. ولی پس از برگزاری مباحثه، عباسیان با چنان شکستی مواجه شدند که مأمون و پیروانش هرگز انتظار نداشتند.

ب) مخالفان ولایت عهدی

بزرگان عباسی وقتی دیدند که حکومت عباسی، در حال از بین رفتن است، مخالفت خود را اظهار کردند، چون اگر حکومت به دست علویان می رسید، عباسیان که در طول ده ها سال حکومت در شهرها و سرزمین های اسلامی، ده ها حاکم و والی و قاضی و نماینده از وابستگان و هواداران خود نصب کرده بودند، این تصمیم گیری ناگهانی، موقعیت همه را به خطر می انداخت. بزرگان عباسی که در نتیجه جنگ مأمون و امین، دو گروه شده بودند و با کشته شدن امین، بخشی از آنان دشمن مأمون به شمار می آمدند، با واگذاری ولایت عهدی به امام، بیش از پیش در حمایت از سیاست های وی مردد شدند. آنها به خاطر ولایت عهدی در بغداد، به انگیزه ننگه داری خلافت شورش کردند و مأمون را از خلافت خلع نمودند. آنان ابتدا دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون دراز کردند. اما منصور، بیعت آنها را نپذیرفت. لذا با ابراهیم بن مهدی معروف به «ابن شکه» بیعت کردند تا مبادا بعد از مأمون، خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم را امیرالمؤمنین، خلیفه و ولی عهد خواندند. هم چنین در بصره، گروهی به رهبری «اسماعیل بن جعفر» از اطاعت دستگاه مأمون سرباز زدند و بیعت نکردند.

ابن خلدون نیز نوشته است:

((چون مأمون علی بن موسی)) را به ولایت عهدی برگزید و او را «رضا» موسوم کرد، عباسیان عمل او را انکار کردند و به نقض بیعت او پرداختند و با عموی مأمون، «ابراهیم بن مهدی» بیعت کردند و متعاقب آن بود که هرج و مرج و شورش ها پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او واژگون شود.

بعضی از سرداران عباسی هم چون سعید بن ساجور، ابوالبط و غسان بن ابی الفرج بر مأمون و حسن بن سهل، والی وی در عراق، شوریدند و اعلام کردند که مطیع ابراهیم بن مهدی، به عنوان خلیفه جدید عباسی هستند. در شهرهای بزرگ، استان دار عباسی بصره، اسماعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی، اقدام خلیفه را مردود شمرد و آن را به منزله خروج از خاندان عباسی تلقی کرد و از پوشیدن لباس سبز خودداری نمود و برکناری مأمون را اعلام کرد.

سردارانی از عباسیان نیز بیعت مأمون با امام را نپذیرفتند. تنها عباسیان بغداد نبودند که با ولایت عهدی علی بن موسی(ع) مخالفت می ورزیدند، بلکه این نارضایتی در میان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناس ترین این گروه اخیر، عیسی بن یزید جلودی، علی بن عمران و ابویونس بودند که تا پای جان، دست از مخالفت برنداشتند و به گفته شیخ صدوق، در جلسه ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی بن موسی(ع) خواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زنند.

وقتی امام رضا (ع) از مأمون درباره اعتراضات بزرگان عباسی به ولی عهدی خود پرسید، مأمون گفت: «آیا غیر از تو کسی از این خبرها اطلاع دارد؟»

امام فرمود: «یحیی بن معاذ، عبدالعزیز بن عمران و موسی و علی بن ابی سعید خواهرزاده فضل و بسیاری از سالاران و فرماندهان سپاه از آن خبر دارند.» مأمون آنها را احضار کرد و در این باره پرسید؛ آنها چیزی نگفتند مگر این که مأمون امان دهد. وی امان را با خط خود نوشت و به آنها داد. آن گاه او را از فتنه هایی که مردم به پا کرده بودند، آگاه کردند گفتند که خاندان او از عمل کردش خشمگین هستند؛ هرثمه نیز که برای اندرز دادن او آمده بود که بگوید چگونه کار خویش را انجام دهد تا خلافت از او بیرون نشود، فضل به طور پنهانی کسی را فرستاد تا او را به قتل رساند.

مردم بغداد و بزرگان عباسی، مأمون را رافضی می دانند؛ زیرا امام رضا(ع) را به جانشینی خود انتخاب کرده است. هم چنین از طاهر بن حسین می گویند که او بسیار فداکاری کرده و مأمون را به پیروزی رسانده است.

به این ترتیب، همه اخبار را به آگاهی مأمون رساندند و در آخر به او فهماندند که اگر به بغداد برود، مردم مطیع او خواهند شد. وقتی مأمون بر حقیقت آگاه شد، دستور داد همه آماده رفتن به بغداد شوند. وقتی فضل بن سهل دانست که فرماندهان و سالاران حقیقت امر را به مأمون گفته اند، با آنها رفتار بدی کرد. بعضی از آنها را تازیانه زد و بعضی را زندانی کرد. امام رضا(ع) در مورد رفتار فضل بن سهل، با آنها که طرف گفت گوی مأمون بودند، سخن گفت و تعهدی را که مأمون برای آنها داده بود، به خاطرش آورد و مأمون گفت: «آلان باید مدارا کنم.»

به هر حال، مأمون به آن هم بستگی و یک پارچگی و آرامش اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتداری که می اندیشید، هرگز دست نیافت، لذا به جایی رسید که در شیوه سیاسی تجدید نظر کرد.

گفتنی است که آشوب ها و ناآرامی ها در گوشه و کنار و به ویژه در شهر بزرگ بغداد، مایه پریشانی مأمون شد تا آن جا که تصمیم گرفت از مرو به سوی بغداد سفر کند و آرامش را به آن شهر باز گرداند. وی می دانست که عباسیان از ولایت عهدی امام رضا(ع) ناراضی هستند، لذا تصمیم گرفت به بغداد سفر کند ولی چه ارمغانی برای عباسیان ناراضی و خشم ناک ببرد، به این نتیجه رسید که باید به موضوع ولایت عهدی امام رضا(ع) برای همیشه خاتمه دهد یا راه دیگر را انتخاب کند.

حال، چطور علویان و شیعیان و هواداران امام رضا(ع) را راضی نگه دارد؟ وی ابتدا فضل بن سهل را از میان برد چون وی در بین عباسیان، یکی از متهمان شناخته می شد. کشته شدن فضل خویشاوندان مأمون را خوش حال می ساخت لذا فضل را از میان برداشت. وقتی به سرخس رسید، فضل بن سهل را در سال 202 قمری روز جمعه در ماه شعبان کشتند. تنها کشته شدن فضل برای عباسیان کافی نبود. مشکل اصلی آنها ولایت عهدی امام رضا بود، لذا با شیوه ای ماهرانه، امام را هم از میان برداشت تا به راحتی در شهر پدران خود وارد شود. آن گاه دستور حرکت داد.

نکته جالبی که همه تحلیل گران به آن توجه کرده اند این است که مأمون دنبال پایداری حکومت خویش بود، لذا هر کس که برای حکومت کار زیادی انجام داد، او را هم نبخشید. پس برای استقرار حکومت، هر جنایتی را مرتکب شد. همین طور امام رضا(ع) را هم چون به هدفی که می خواست نرسید، از میان برداشت. مأمون درباره ولی عهدی امام، به فضل گفته بود که باید نعیم بن خازم را که از بزرگان است و سابقه ریاست دارد، احضار کنید و راجع به تصمیمی که در این باره گرفته ایم، با او گفتگو کنید. فضل او را از این تصمیم آگاه ساخت و نزد مأمون برد و نعیم را به این کار تشویق نمود و خاطرنشان کرد که باید فرمان خلیفه را اطاعت نماید. نعیم از قبول آن سرباز زد و به سوابق خود و گذشتگانش در یاری دولت هاشمیان اشاره نمود و گفت: «تو می خواهی حکومت را از دست بنی عباس بیرون کنی و به اولاد علی بسپاری؟»

به گفته تاریخ نویسان، مأمون با کشتن فضل بن سهل و شهادت امام رضا(ع)، به زندگی دو تن از کسانی که مورد نفرت مردم بغداد بودند، خاتمه داد و دیگر عاملی برای تیرگی روابط مأمون و خویشان پدرش باقی نماند. لذا با خیال راحت، طی نامه ای برایشان نوشت:

چیزهایی که بر من خرده گرفتند، همه از میان رفت، شما ولی عهدی علی بن موسی را بر من عیب می شمردید، ولی حالا او دیگر درگذشته، پس برگردید و فرمان بردار من باشید: ولایت-عهدی را در اولاد عباس خواهم نهاد.

وقتی آنها را قانع کرد، آنها نیز به سوی مأمون بازگشتند و مأمون از آن که بغداد را به اطاعت خویش درآورد، فاتحانه به سوی پایتخت وارد شد. اکنون او کسی را کشته بود که بغداد را به وحشت می انداخت. بغداد نیز به پاس این خدمت، جنایت برادرکشی وی را بخشید.

این اثیر نیز می نویسد پس از وفات امام رضا(ع)، مأمون در نامه ای، خبر وفات ایشان را به بنی عباس و مردم بغداد فرستاد و از آنها خواست که فرمان برداری کنند و به اطاعت او درآیند؛ زیرا دشمنی آنان با او، جز به سبب بیعت با علی بن موسی(ع) نبوده است... اما عباسیان تندترین پاسخ را به او دادند.

شاید این واکنش تند عباسیان و ترس مأمون از ادامه مخالفت آنان، تاریخ نگار را به این نظر وادار کند که مأمون برای رهایی از خشم عباسیان و مردم بغداد، در صدد چاره جویی برآمد و امام را به شهادت رسانید؛ زیرا دشمنی مخالفان، تنها به علت بیعت او با آن حضرت بود. اگر نیت مأمون در برگرداندن حق به اهل آن، خالص و بی-شایبه و عمل او در مورد ولایت عهدی امام رضا(ع) صادقانه بود، چرا ولایت عهدی را پس از وفات آن حضرت، به فرزند او امام جواد(ع) واگذار نکرد؟

به طور کلی می توان گفت که اکثر عباسیان بغداد، درباره ولایت عهدی امام رضا(ع) نظر منفی داشتند و مخالف بودند.

تأثیر ولایت عهدی امام در کاهش قیام ها

امام رضا(ع) با قیام های علویان و تأثیر آن در کاهش قیام ها ارتباط داشت و مأمون می خواست با انتخاب امام به ولایت عهدی خویش، شعله شورش های پی در پی علویان را فرو نشاند. این از مهم ترین دغدغه های فکری مأمون بود. لذا پس از بیعت، تقریباً دیگر قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمان بن احمد در یمن که آن هم به انگیزه ظلم والیان آن منطقه بود و به مجرد دادن قول رسیدگی به درخواست هایش، از قیام کردن منصرف گشت. پیش از ولایت عهدی امام، قیام کننده ها از لحاظ تعداد، در مقایسه با پس از ولایت عهدی بیشتر بودند. با شروع دعوت به رهبری ابن طباطبا در کوفه (سال 199ق)، بسیاری از علویان به این قیام پیوستند و سلسله این قیام ها در مناطق مختلف ادامه یافت. افراد برجسته این قیام ها عبارتند از:

1. ابن طباطبا (کوفه)؛
2. جانشین او محمد بن محمد بن یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع)؛
3. محمد بن سلیمان (مدینه)؛
4. علی بن محمد بن جعفر (بصره)؛
5. زید بن موسی بن جعفر (بصره)؛
6. ابراهیم بن موسی بن جعفر (یمن)؛
7. محمد بن جعفر مشهور به دیباج (مکه و نواحی حجاز) که بعد از مرگ ابن طباطبا در سال 200 قمری دعوی امامت کرد؛
8. حسین بن حسن مشهور به ابن افسس (مدینه)؛
9. ابوالعمیر اموی (در شام و دمشق)؛
10. خوارج در جزیره.

اغلب قیام های علویان در طول تاریخ یا دست کم در عصر امام رضا(ع) زیدی مذهب هستند؛ علاوه بر این، تجمع زیدی مذهب (بزرگان زیدیه) به ویژه سادات زیدی مذهب در خراسان در اطراف امام رضا(ع) به امید دست یابی آن حضرت به حکومت و تحقق آرزوی آنان بود، زیدی مذهب برای قیام علیه حکومتی که ولی عهد آن از بزرگان علوی بود، انگیزه و دلیلی نداشتند. بلکه حکومت را از آن خود می دانستند.

مرعشی می نویسد:

سادات و علویان، از آوازه ولایت و عهد مأمون که بر حضرت امام پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را 21 برادر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنواعم از سادات حسینی و حسنی، به ولایت ری و عراق رسیدند...

پس از شهادت امام رضا(ع) سادات به دیلمستان و طبرستان پناه بردند. احضار امام از مدینه به مرو توسط مأمون و واگذاری

ولایت عهدی به ایشان از یک سو، رونق یافتن کانون ها و فعالیت های شیعی با مهاجرت ایشان به این منطقه از دیگر سو و ایجاد دل گرمی و تقویت روحیه سادات با آمدن امام به خراسان و سرانجام آسایش و محبوبیتی که در میان مردم ایران داشتند، باعث شد علویان گمان کنند که به خواسته خود رسیده اند.

قیام های علویان پس از ولایت عهدی

پس از ولایت عهدی امام رضا(ع)، قیام کنندگان غیرعلوی بیشتر بودند که بعضی از آنها با «شعار رضا من آل محمد» دعوت میکردند. بعضی از این قیام ها، با انگیزه دیگر صورت گرفت. تأثیر ولایت عهدی امام در دستگاه حکومتی و نقش و احترام امام، باعث شد تا امام، قیام را کنترل نمایند و از کشته شدن شیعیان و علویان جلوگیری کنند. در دوران ولایت عهدی، از علویان تنها عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی(ع) در سال 207 قمری قیام کرد.

وی با استفاده از آشوب های داخلی در یمن و درگیری های قبیله ای قیام کرد. این جنبش، در دو ناحیه عک و زبید صورت گرفت و دو قبیله اشاعر و عک بدان پیوستند. بنابه گفته طبری، سبب برپایی این قیام آن بود که حکم رانان عباسی در سرزمین یمن، ظالمانه رفتار می کردند و این رفتار، مردم آن دیار را به خشم آورد. در نتیجه، با عبدالرحمان، شخص مورد رضایت از آل محمد، بیعت کردند.

اوضاع حاکم بر دولت عباسی، به این قیام شیعی تازه اجازه نمی داد که موفقیتی به دست آورد. چون اوضاع تا حدودی ثبات یافته بود و مأمون از مرو به پایتخت خود بغداد آمد و توانست بر آشوب هایی که طی چند سال بر بغداد حاکم بود، غلبه کند. ابراهیم بن مهدی که مردم بغداد به خلافت با او بیعت کرده بودند، بعد از یک سال و یازده ماه از خلافت برکنار شد. او به جای رنگ سبز، رنگ سیاه را شعار خویش کرد. سرانجام مأمون موفق شد خود را از شر بسیاری از دشمنان و کسانی که از فرمان او سرپیچی می کردند، خلاص کند.

سرانجام قیام عبدالرحمان به این گونه بود که مأمون، سردار خویش دینار بن عبدالله را با سپاهی به یمن فرستاد و به عبدالرحمان پیشنهاد امان داد؛ او ترجیح داد این امان را قبول کند و از ایستادگی دست کشد. عبدالرحمان هم راه با دینار در سال 207 قمری ماه ذی قعدة به بغداد رسید. در نتیجه این قیام، رفتار مأمون با علویان عوض شد لذا طالبیان را از ورود به نزد خویش منع کرد و آنان را به پوشیدن لباس سیاه مجبور ساخت و به توصیه وزیرش حسن بن سهل، والی اموی معروف، سلیمان بن هشام بن عبدالملک را به وزارت او گماشت. و از علویان دوری کرد. البته بعضی از قیام کنندگان، یا به حکومت رسیدند و یا در دوران ولی عهدی امام دست از قیام برداشتند و به آنها امان داده شد.

قیام های غیرعلوی پیش و پس از ولایت عهدی

شورش های غیرعلویان بسیار بود. برخی از این شورش ها، مردم را به «خوشنودی خاندان محمد(ص)» می خواندند، مانند قیام حسن هرش در سال 198 قمری و همین طور قیام های غیرعلوی در مناطق مختلف که بیشتر جنبه سیاسی داشتند. در این شورش افرادی در صدد جدا شدن از حکومت عباسی بودند.

این قیام ها عبارتند از:

1. چند ماه بعد از به قدرت رسیدن امین در سال 194 قمری، مردم حمص از مناطق سوریه فعلی، علیه او شوریدند و استان دار او، اسحاق بن سلیمان را بیرون کردند.
2. چند ماه بعد، عمران بن مجاهد الربیع و قریش بن تونس، در تونس شورش کردند و با ابراهیم بن اغلب امیر آن منطقه چندین بار جنگیدند که در این بین، کشتار زیادی اتفاق افتاد.
3. در جمادی الآخر همان سال، مردم قیروان علیه ابراهیم بن اغلب شورش کردند که کشتار وسیعی به دنبال داشت.
4. در سال 195 قمری علی بن عبدالله بن خالد بن یزید مشهور به سفیانی، در شام ادعای خلافت نمود و سلیمان بن منصور استان دار امین را از منطقه اخراج کرد و بر صیدا و جاهای دیگر نیز تسلط یافت. در سرکوب این شورش، چندین هزار نفر کشته و اسیر شدند.
5. در سال 196 قمری، یکی از فرماندهان سپاه امین به نام حسین بن علی بن عیسی بن ماهان در بغداد شورش کرد. وی امین را از خلافت عزل نمود و مأمون را به جای او معرفی کرد. سرانجام حکومت توانست این جریان را سرکوب کند.
6. در همان سال استان دار امین در مکه و مدینه یعنی داوود بن عیسی بن موسی که خود از شاهدان نامه هارون بود، به دنبال انتشار خبر عهدشکنی امین در برابر مأمون و پاره کردن تعهدنامه ای که مبنی بر ولی عهدی پس از هارون بود، علیه امین شورش کرد و به پسرش سلیمان که والی مدینه بود، دستور داد تا او نیز چنین کند.
7. در سال 196 قمری، ابو عصام در منطقه طرابلس (لیبی فعلی) شورش کرد.
8. در سال 198 قمری، یعنی سال کشته شدن امین به دست سپاه مأمون، حسن هرش شورش کرد و با شعار «الرضا من آل محمد(ص)» جمعیت زیادی را اطراف خود جمع نمود و در مناطق بسیاری پیش روی کرد.
9. قیام حرب بن عبیده: ناتوانی حکومت مرکزی از سرکوب قیام حمزه خارجی، به دست فردی به نام حرب بن عبیده، بهانه داد تا در سال 199 قمری بر ضد او قیام کند.
10. قیام حمزه آذرک (خارجی): قیام او در سیستان در دوره هارون شروع شد و تا دوره مأمون ادامه داشت.
11. نصر بن سيار بن شیبث، از طایفه بنی عقیل، از رهبران متعصب عرب و از طرف داران امین بود که در شمال حلب در آواخر سال 198 شورش کرد. مأمون به طاهر نوشت که برای مقابله با این قیام به سوی نصر حرکت کند. حرکت نصر، قیامی عربی بود که از خشم بر مأمون ناشی می شد، چون بر ایرانیان و خراسانیان تکیه کرده بود. شیعیان کوشیدند تا با ترغیب نصر به

بیعت با یکی از علویان از آن استفاده کنند، اما نصر این پیشنهاد را قبول نکرد. این قیام تا سال 210 قمری ادامه داشت تا سرانجام سرکوب شد.

12. قیام بابک خرم‌دین: این قیام، مهمترین شورش دوره مأمون بود و وی نتوانست تا پایان حکومت خود (218ق) آن را سرکوب کند.

13. قیام قمی‌ها: از میان قیام‌های مهم این دوره، می‌توان به شورش قمی‌ها اشاره کرد. در سال 210 قمری مأمون را از خلافت خلع کردند؛ زیرا نمی‌خواستند خراج بپردازند، چون مأمون خراج را دو برابر کرده بود. این شورش، حساسیت فراوانی از خود نشان داد.

قیام‌های خاموش شده پس از ولایت عهدی

تسامح و گذشت مأمون نسبت به علویان شورشی، از او غریب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وی از طرفی برای جلب افکار عمومی، با علویان رقابت می‌کرد و از طرف دیگر، می‌کوشید از آلوده کردن دست خود به خون آنان و تنبیه و مجازات آنها پرهیز کند. وی در مواردی با رهبران قیام‌های علوی خوب رفتار کرد بوده و به آنان امان داد. یکی از آنها، برادر امام رضا(ع) به نام زیدبن موسی(ع) است. مأمون او را بعد از ولی دم. وقتی زید را نزد امام آوردند، آن حضرت او را به شدت سرزنش کرد و بعد ساخت. این سرزنش به علت روش بد او در سوزاندن خانه عباسیان و غارت‌گری بود.

دومین نفری که از قیام دست برداشت، برادر دیگر امام رضا(ع) به نام ابراهیم بن موسی(ع) بود. او بعد از رسیدن به یمن، والی یمن اسحاق بن موسی را بیرون راند و خودش همه کاره شد. ابراهیم در حکومت رفتار بدی پیش گرفت و به مردم یمن ستم کرد تا آن حد که او را «قصاب» خواندند. مأمون بعد از ولایت عهدی امام، او را عزل کرد و او نیز پذیرفت.

هم چنین مأمون، محمدبن محمدبن زید را بخشید و در خانه‌ای سکونت داد. علاوه بر او، محمدبن جعفر صادق(ع) را هم عفو کرد و در تشیع جنازه او شرکت نمود و بدهی‌هایش را پرداخت. علاوه بر اینها، برای عبدالرحمان بن احمد علوی هم امان نامه فرستاد و او امان نامه را پذیرفت و به اطاعت مأمون در آمد و مأمون او را بخشید. همان طور که گفتیم، این تنها قیامی بود که بعد از ولایت عهدی امام رضا(ع) رخ داد.

امام و قیام‌های پس از ولایت عهدی

گفتیم یکی از انگیزه‌هایی که مأمون را مجبور کرد تا امام رضا(ع) را برای ولایت عهدی انتخاب کند، دوری جستن از برخورد و درگیری با علویان بود. علویان می‌گفتند که عباسیان، منصب خلافت و حکومت بر مسلمانان را که حق علویان بوده، از آنها گرفته‌اند. عباسیان با نیرنگ خاص و زیرکی، با شعار «الرضا من آل محمد» دعوت خود را شروع کردند و بهره‌زیدی از این شعار بردند، اما شخصی که از او راضی باشند، در حکومت عباسی نبود. علویان قیام می‌کردند، مردم رهبرانشان را تأیید می‌نمودند و به سرعت دعوتشان را پاسخ می‌گفتند. در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگر می‌دانست چه فاجعه‌ای در انتظارش است و اگر امام رضا(ع) هم بخواهد، می‌تواند از آن فرصت استفاده کند. لذا امام را به خراسان دعوت کرد؛ زیرا ایشان دارای موقعیت و جای گاه بیشتری میان شیعیان و علویان بودند.

موقعیت امام در مدینه و نزد علما و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، بسیار ممتاز بود و برخی از مردم، ایشان را مرجع و پناه گاه خود می‌دانستند. امام با شاگردان برجسته خود ارتباط داشتند؛ مثل زکریابن آدم اهل قم و همین طور یونس بن عبدالرحمان که سه بار بهشت را برای او ضامن شدند. بی شک امام که «عالم آل محمد» بودند، افراد فعال در زمینه علمی و فرهنگی را هم تشویق می‌کردند و هم آنها را دوست داشتند، و در برابر قیام‌ها با توجه به تیزبینی ایشان درباره نتایج آنها، برخی از قیام‌ها را نه تأیید می‌کردند نه رد. به علت بی نتیجه بودن قیام‌ها از شرکت در آنها خودداری می‌کردند. ارتباط رهبران قیام‌ها با امام را می‌توان چند جور مقایسه کرد: اول این که هیچ جایی نمی‌بینیم که ارتباط آنها با امام علنی یا فیزیکی باشد و شرکت برخی پیروان امام رضا (ع) بدون دستور ایشان در این قیام‌ها، شاید از این جهت بود که آنان متوجه شده بودند که برادران امامشان، رهبران برجسته قیام‌ها بوده‌اند، و تصور می‌کردند که امام رضا(ع) پشت سر آنان قرار دارد؛ از این رو بدان پیوستند.

دیگر این که حرکت علویان، ضعف‌هایی داشت که از نگاه مأمون پنهان نبود؛ یکی از آنها ضعف رهبری و مدیریت حرکت‌ها بود. آن چه بیش از همه مأمون را دچار دغدغه می‌کرد، این بود که امام رضا (ع) با توجه به موقعیت مذهبی و اجتماعی، قیام کند و رهبری این حرکت‌ها را به دست گیرد یا ممکن است با افراد مؤثر قیام‌ها ارتباط داشته باشد. لذا امام را در کنار خود کاملاً تحت کنترل قرار دارد و تمام فعالیت‌های او را زیر نظر داشت. این کنترل دقیق، پس از ولایت عهدی با وسایل گوناگون صورت گرفت.

دیگر جنبه تیزبینی امام رضا(ع) این است که در صورت ورود امام به این قیام‌ها، پی آمدهای این ناکامی به حساب امام نوشته می‌شد. فقط رهبران این حرکت‌ها ضعف اساسی داشتند؛ آنان با انگیزه دینی، حرکتی را انجام می‌دادند ولی بعضی از آنها پس از مدتی کوتاه، خود به ستم‌گری تبدیل می‌شدند که مردم از هم کاری با آنان پشیمان می‌گشتند. آنها نمی‌توانستند کشور را بر اساس دین و تقوا اداره کنند، به خصوص رفتار آنان با مخالفان، بیشتر انتقام‌جویانه بود نه رفتاری عدالت‌گستر و اسلامی.

برای مثال، زید برادر امام رضا(ع) که بصره را در اختیار گرفته بود، به قدری بد عمل کرد که به «زیدالنار» مشهور شد، با آن که بیشتر ساکنان بصره را از قدیم طرف داران عثمان و بنی امیه تشکیل می‌دادند، زید دستور داد خانه همه امویانی را که در بصره ساکن بودند به آتش کشند و اهل آن را آواره کنند و عباسیانی را که لباس سیاه به تن داشتند، دست گیر کرده و آنها را در آتش

سوزاند. بر اساس از برخی منابع، بعد از ولایت عهدی امام در مرو، رابطه میان امام و زید حسنه نبود، و امام پس از توبیخ شدید او، سوگند یاد کرد تا زنده است با او هم کلام نخواهد شد.

مأمون از قیام محمد بن ابراهیم حسنی معروف به ابن طباطبای، به فرماندهی ابوالسرایا سری بن منصور که مهم ترین و خطرناک ترین شورش علویان بر ضد حکومت او به شمار می آمد، دردسر و رنج زیادی را متحمل شد. قیام-کنندگان از حمایت مردم اطراف کوفه و بدویان برخوردار بودند. به علاوه، آنها تحت رهبری برادران امام رضا(ع) و بستگان آن حضرت به منظور گسترش اقتدار خویش در عراق، اهواز، فارس، حجاز و یمن، مبارزات موفقی داشتند. ابوالسرایا به نام «الرضا من آل محمد(ص)» دعوت کرد، و مأمون را با مشکل مواجه ساخت. مأمون خیلی ماهرانه، کوشید تا توانست شورش را سرکوب کند برخی علویان که در نقاط مختلف حکومت می کردند و اعلام استقلال نمودند، در زمان ولایت عهدی امام در آن مناطق ماندند مانند ابراهیم بن موسی در یمن. شورش ابوالسرایا نیز منشأ قیام های دیگری از جانب علویان شد.

ابراهیم بن موسی(ع) نیز و پس از استیلا بر حکومت یمن عامل مأمون را از آن جا اخراج کرد. هم چنین در مکه و مدینه، حسین بن افطس شورش کرد و برای محمد بن جعفر به خلافت از مردم بیعت گرفت. در بصره نیز همان طور که گفتیم، زید النار قیام کرد.

عباسیان که نتوانستند زید را تحمل کنند، علی بن سعید را به طرف او روانه کردند. زید از او امان خواست و او زید را امان داد و سپس او را دست گیر کرد و نزد حسن بن سهل فرستاد. حسن دستور داد گردن او را بزنند. حجاج بن خثیمه در آن جا حضور داشت و گفت: «ای امیر، اگر مصلحت می دانی در این کار عجله نکن! می خواهم درباره این موضوع، با تو صحبت کنم.» جلاد از کشتن زید دست کشید.

حجاج به حسن گفت: «ای امیر، آیا برای این کاری که می خواهی انجام دهی، از طرف امیرالمؤمنین فرمانی به تو رسیده است؟»

گفت: خیر. حجاج گفت: «پس چرا پسرعم امیرالمؤمنین را بی آنکه به تو دستور رسیده باشد و بدون مشورت می کشی؟» حسن گفت: «راست می گویی.» پس دست از کشتن زید برداشت و به زندان بازگرداند. وی سپس او را به سوی مأمون و مأمون نیز او را نزد امام رضا(ع) فرستاد که آن حضرت او را آزاد فرمود.

این آزاد کردن امام، نشان می داد که ولایت عهدی آن حضرت، به نفع علویان بود. اگر حضرت در این مقام و پست نبود، بی شک کاری که زید کرده بود، باعث می شد تا کشته شود.

هنگامی که زید بر مأمون وارد شد، خلیفه به او گفت: «ای زید، تو در بصره خروج کردی و به جای این که خانه دشمنان ما را آتش بزنی، خانه عموزادگانت را سوزاندی!» زید با خوش حالی گفت: «ای امیرالمؤمنین، من از هر جهت اشتباه کردم، ولی اگر بازگردم از خانه های دشمن ما آغاز می کنم.» مأمون خندید و او را نزد برادرش امام رضا(ع) فرستاد.

یاسر خادم، هنگامی که زید را نزد امام آوردند، امام به او فرمود: «تو فریب خورده ای که خداوند رحم فاطمه را پاک و پاکیزه قرار داده و آتش جهنم را برای فرزندانش حرام کرده! این مخصوص امام حسن و امام حسین است. خیال می کنی با معصیت خدا وارد بهشت می شوی و موسی بن جعفر که فرمان بردار خداست نیز داخل بهشت میشود. گمان می کنی که با نافرمانی او بدان می رسی.»

نظر امام درباره نهضت های علوی

به نظر می رسد قیام کننده گان، شناختی از امام وقت نداشتند و در صفوف آنها، یک پارچگی نبود. به همین علت، با شکست مواجه شدند. علویان در بعضی جاها مانند یمن و ادریسیان در مغرب به حکومت رسیدند و به امام تقدیم نکردند. امام در مورد اصل قیام سکوت اختیار نمودند، ولی در مورد روش قیام کننده نظر خودشان را مطرح ساختند. امام میخواستند به رهبران آن، این نکته را گوش زد و تأکید کنند، قیامی که برای پیروزی آن هیچ گونه تضمینی وجود ندارد، ممکن نیست در ایجاد آن مشارکت نمایند؛ زیرا امام می دانستند که قیام های ناگهانی و بدون تدارک مقدمات لازم، چیزی جز نابودی ندارد.

روش امام در برابر زیدالنار و علویان دیگر و هم چنین چگونگی نظر آن حضرت درباره روش قیام های علویان بر ضد عباسیان اهمیت دارد. امام با اعمال برادرش زید به طور قاطع مخالفت فرمود، اما مقصد آن حضرت از این مخالفت و نکوهش، این نبود که چرا او نافرمانی سلطان کرده و بر ضد او سر به شورش برداشته است! بلکه به سبب اعمال غیرمشروع او بود و امام، روش او را درست نمی-دانستند، زیرا روشی غیرانسانی بود؛ وگرنه آن حضرت، نهضت های مخلصانه علویان را که به منظور مبارزه با ستم گران برپا شده بود، تأیید می کردند؛ زیرا این نهضت ها تنها وسیله ای بود که پرده از چهره حقیقی حکومت-های فاسد برمی داشت و امت را به خطاها و تجاوزهای آنها آگاه می کرد. از این رو، امام در برخورد با برادرش زید، از قیام او بر ضد حکومت اظهار ناراحتی نمی کند، بلکه او را نسبت به ارتکاب برخی اعمال که خلاف رضای الهی بوده، سرزنش و توبیخ می فرماید.

همه امامان به ویژه امام رضا(ع)، از مطالبه حکومت و کوشش برای به دست آوردن سلطه از طریق اعمال قدرت خودداری می کردند و نه در قیام ها مشارکت داشتند و نه با آنها هم کاری می کردند. علت هایی که باعث می شد امام در این قیام ها حضور نیابند یا آنها را تأیید نکنند، عبارتند از:

1. نداشتن نیروی ضربتی

نبود نیروی کوبنده و دلیر در مقابل حکومت وقت که در اختیار امام باشد، سبب اصلی این خودداری بود. این تعلیل، فرض و

گمان نیست بلکه حقیقتی است که از شورش ها و قیام های علویان حاصل شده است.

2. نداشتن پایگاه فعال مردمی

بی شک حرکت در حد قیام و انقلاب، نیازمند وجود پایگاهی آگاه در میان مردم است که در جهت فرمان های رهبر حرکت کند و در کار و فعالیت، سستی نکند. امامان همواره با فقدان چنین پایگاهی مواجه بودند. پایگاه مردمی امامان پراکنده بود و افرادی نا منسجم و از نظر تفکر و هدف، ناهماهنگ در آن قرار داشتند. لذا امامان نه در قیام ها شرکت می نمودند و نه مردم را به قیام دعوت می کردند.

3. سخت گیری خلفاء نسبت به امامان

سختگیری خلفا به حدی بود که امامان در تقیه و خفا و زندان و یا زیر نظر آنها زندگی می کردند. خلفای هم عصر آنها (امویان و عباسیان)، همیشه سعی میکردند این آزادی عمل را از امامان بگیرند و آنها را در محدوده ای محصور یا زندانی نمایند و تمام حرکات آنها را به طور دقیق بازرسی کنند و از تمام رفتار آنها و مراقبت و جاسوسی نمایند تا آنها نتوانند با شیعیان ارتباط داشته باشند. امام رضا(ع) نیز حتی در زمان ولایت عهدی، این گونه بودند. آن حضرت به شخصی که از ولایت عهدی امام خوشحال بود، فرمودند: «لاتشغل قلبک بهذا الامر ولا تستبشر به فانه شی لا یتم».

امام این ولایت عهدی را یک مصیبت می دانستند و برای رهایی از این مصیبت، دعا می کردند. وقتی هنگام نماز عید امام فرمودند: « من مثل جدم پیامبر اکرم به نماز می روم» و مردم بیش از حد آن جا تجمع کردند، مأمون نتوانست تحمل کند، لذا امام را از رفتن و خواندن نماز منع کرد. این ارتباط متقابل برای مأمون تحمل ناپذیر بود. لذا دریافت که وجود امام برای حکومت خطر بزرگی است و اگر امام در میان باشد، رابطه او با مردم و به ویژه با علویان، قوی تر می شود. نقشه او این بود که رابطه او با علویان و مردم کم شود.

جدول قیام کنندگان

قیام های علویان پس از ولایت عهدی

ردیف نام قیام کننده سال قیام محل قیام نسبت با امام علت قیام سرانجام

1 عبدالرحمان بن-احمد...عمر بن علی(ع) پس از ولایت عهدی امام (207قمری) یمن عمر بن علی(ع) ظلم والیان تسلیم و عفو مأمون

2 ابراهیم ه گیری بدون درگیری

5 قیام های غیرعلوی دوره مأمون

(سال 195قمری آغاز درگیری امین و مأمون)

ردیف رهبران قیام زمان و مکان علت و سرانجام

1 علی بن عبدالله سفیانی سال 195 قمری در شام علیه امین و اخراج سلیمان استان دار امین بود و سرکوب شد

2 حسین بن علی بن عیسی بن ماهان سال 196 قمری در بغداد علیه امین و معرفی مأمون بود و سرانجام سرکوب شد

3 داوود بن عیسی 196 قمری در مکه و مدینه استان دار امین به سبب عهدشکنی او علیه وی شورش کرد

4 ابوعصام 196 قمری طرابلس علت نامعلوم، سرانجام سرکوب

5 نصر بن سیرین شبت سال 198-201 قمری ، شام علیه مأمون به علت کشتن امین (209ق) تقاضای صلح و امان

6 زط(کولی، جت) جنوب عراق، بصره، آغاز جنگ امین و مأمون حرکت سیاسی و استفاده از درگیری امین و مأمون . ناتوانی در سرکوبی و ادامه داشتن تا زمان معتصم (تاریخ یعقوبی)

7 بابک خرمی بین کوه های آذربایجان و اران (201 ق) حرکت دینی و سیاسی و استفاده از درگیری امین و مأمون (الکامل، تاریخ طبری و مروج الذهب)

8 حمزه بن عبدالله خارجی سیستان تا سند، از زمان هارون آغاز شد تا 213 قمری سیاسی و دینی، امر به معروف و نهی از منکر (تاریخ یعقوبی)

9 رافع بن لیث سمرقند، زمان هارون و مأمون سیاسی . (تاریخ یعقوبی)

10 حرب بن عبیده سیستان زمان مأمون 199 قمری سیاسی

نتیجه

پس از موفقیت مأمون در غلبه بر امین، تنها خطر جدی که خلافت عباسی را تهدید می کرد، قیام های علویان بود. این قیام ها در ابتدای دوره خلافت مأمون برای حکومت نوپای او دردسر زیادی درست کرد و در بیشتر قلمرو حکومت اسلامی، علویان دعوت به «الرضا من آل محمد» را مطرح ساختند. این قیام ها با وسعت زیادی که داشت، خطری اصلی برای حکومت عباسی به شمار می رفت و مأمون که دولت عباسی را در خطر انقراض دید، چاره ای نداشت جز این که امام را به مرو احضار نماید و به اجبار او را ولی عهد خود کند و ایشان را «الرضا» نامد. وزیران و فرماندهان با او به ولایت عهدی بیعت کردند و خطیبان جمعه نام او را در کنار نام مأمون در خطبه ها می آوردند. علاوه بر این، مأمون به نام امام سکه زد و با اجرای این سیاست، موفق شد شورش علویان را فرو نشاند.

پیش از ولایت عهدی، برخی شورش ها و از جمله قیام های ابوالسرایا سرکوب شده بود، ولی علویان هنوز حجاز و یمن را در اختیار داشتند و در عراق و جاهای دیگر، هر آن احتمال شورش می رفت. این قیام ها، قبل از مسأله ولایت عهدی امام رضا(ع)،

هم از لحاظ شدت و هم از لحاظ تعداد بیشتر بود. به همین دلیل، تأثیر به سزایی بر تصمیم مأمون گذاشت تا ولایت عهدی امام رضا(ع) را مطرح کند.

وقتی مأمون امام را از مدینه به مرو دعوت کرد، امام از نقشه او آگاه بود، لذا در آمدن به خراسان مقاومت کرد. مأمون هیأتی را به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به زور به خراسان بیاورند. کیفیت خداحافظی امام با پیامبر(ص) و خارج شدن از منزل و غیره، به مردم نشان داد که این سفر اجباری است؛ حتی امام برای قبول ولایت عهدی هم شرط کردند که در امور حکومتی دخالت نداشته باشند؛ زیرا نمی خواستند مسئولیت جنایات حکومت را به عهده گیرند. این واکنش امام نشان می دهد که خلافت مأمون مشروعیت نداشت.

به هر حال، مأمون می خواست به دلیل جای گاه امام در میان علویان، از شدت و فزونی قیام های علوی و چالش های جدی برای خلافت، از ولایت عهدی استفاده کند. به همین دلیل، بعد از ولی عهد شدن امام، دیگر قیامی از طرف علویان صورت نگرفت. در حقیقت مأمون این گونه وانمود کرد که «رضا من آل محمد» که مردم را به او دعوت می کردند، اکنون ولی عهد است و دیگر دلیلی وجود ندارد که شورش کنند و اگر هم قیام نمایند، مردم به دعوت آنان پاسخ مثبت نخواهند داد، زیرا بهترین شخصی که شایستگی دارد مصداق «الرضا» باشد، در کنار مأمون قرار دارد و ولی عهد اوست.

فهرست منابع

1. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، چاپ اول، منشورات الشریف رضی، و انتشارات المكتبة الحیدریه، قم، 1425ق- 1383ش.
2. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن ابی الکرم شیبانی، الکامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی بیروت، 1408ق، و دارالفکر، بیروت، 1979م.
3. ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل، البدایه والنهایه، طبع اول، داراحیا التراث العربی، بیروت، 1422ق.
4. ابوعلی الفضل، امین الاسلام، اعلام الوری باعلام الهدی؛ دارالمعرفه للطباعه والنشر، بیروت لبنان، 1299.
5. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفته الائمه، تحقیق علی فاضلی، مرکز الطباعه والنشر للمجمع العالمی لاهل البیت، تهران، 1426ق، مکتبه بنی هاشم، تبریز، 1381ش.
6. اسحاقی، سیدحسین، پیشوای مهر سیری بر زندگانی امام هشتم، چاپ دوم، انتشارات خادم الرضا، (مرکز پژوهش های صدا و سیما)، 1384ش.
7. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، نشر صدوق، و منشورات الشریف الرضی.
8. اصفهانی، عمادالدین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم؛ چاپ هفتم، نشر طلوع، 1364.
9. العبادی، احمد مختار، فی التاریخ العباسی والفاطمی، مؤسسه شباب الجامعه اسکندریه، بی تا.
10. الله اکبری، محمد، عباسیان از بعثت تا خلافت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1381.
11. اللیثی، سمیره مختار، جهاد الشیعه فی العصر الاول العباسی، هیأت انصار اهل بیت، 1364.
12. ترابی، احمد و محمدجواد، معینی، امام علی بن موسی الرضا، منادی توحید و امامت، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ دهم، مشهد، 1385ش.
13. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه سیدمحمدتقی آیت اللهی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر تهران، 1377.
14. جعفری، یعقوب، خوارج در تاریخ، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ، 1376.
15. جعفریان، رسول، از پیدایش اسلام تا ایران، انصاریان، قم.
16. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، چاپ دوم، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران 1362.
17. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، انتشارات انصاریان، قم، 1386.
18. حر، سیدحسین، امام رضا و ایران، دفتر نشر معارف، قم، 1386.
19. حسن ابراهیم، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه قاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، تهران.
20. حسینی، جعفر مرتضی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه دکتر خلیل خلیلیان، چاپ بیستم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1377ش.
21. حسینیان، روح الله، چهارده قرن تلاش شیعه (ماندن و توسعه)، چاپ سوم، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384ش.
22. حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، چاپ نهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1374ش.
23. خضیری احمد، حسن، دولت زیدیه در یمن، ترجمه احمد بادکوبه هزاوه، چاپ اول، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، 1380.
24. رفاعی، احمد فرید، عصر المأمون، قاهره (بی نا)، 1364 ق.
25. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، چاپ اول، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1367.
26. سولا اصغری، اسد؛ نگرشی بر حکومت مأمون؛ چاپ اول، انتشارات شیخ صفی الدین، 1380.
27. صدوق، محمدبن علی بن الحسین، علل الشرایع، چاپ اول، مؤسسه دارالحججه للشقاقه، قم، 1416ق.
28. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه قاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، 1363.

29. عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه، ترجمه دکتر اسدالله میشری.
 30. عرفان منش، جلیل، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو، بنیاد پژوهش های اسلامی مشهد، آستان قدس رضوی، 1382ش.
 31. فضل الله، محمدجواد، تحلیلی از زندگانی امام رضا، ترجمه محمد عارف صادق، چاپ دوازدهم، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، 1385.
 32. کرمانی، احمد مشکات، تاریخ تشیع در ایران، تهران، انتشارات هادی مشکات، 1358.
 33. کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب؛ الأصول من سی، ترجمه محمد حاجی تقی، ضمیمه گفتار سیدعلی خامنه ای.
 34. لیثی، سمیره مختار، جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه محمد سیدعلی خامنه ای.
 35. حاجی مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تصحیح محمدباقر بهبودی، المكتبة الاسلامیه، تهران، 1385ق.
 36. محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی با اضافاتی از رسول جعفریان (ویراست دوم)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، 1385.
 37. مرتضوی، سیدمحمد، ولایت عهدی امام رضا، چاپ اول، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، 1385.
 38. مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، چاپ اول، نشر گستره، تهران، 1363.
 39. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، طبع الثانی، منشورات دارالهجره، قم، 1363ش.
 40. مسکویه، ابوعلی الرازی، تجارب الامم، تحقیق دکتر ابوالقاسم امامی، چاپ اول، دارالسروش للطباعه و النشر، تهران، 1376.
 41. مفتخری، حسین، خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم)، چاپ اول، انتشارات کومش، تهران، 1375ش.
 42. مفید، محمدبن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، چاپ هفتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران 1378.
- منبع: مقاله سید اذکار تقوی منتشر شده در سایت سخن تاریخ**